

## یادداشت سردبیر

انقطاع و بریدگی در همه مصادیق آن در دل یک تمدن به معنای آن است که انحطاط آغاز شده و هرچه دامنه آن بیشتر باشد، عامل منفی تأثیرگذارتری بر روند تمدنی جامعه است. مفهوم مقابل انقطاع، پیوستگی است، و معنایش این است که اگر پیوستگی در ابعاد و رشته های داخلی یک تمدن برقرار باشد، امید پیشرفت زنده خواهد بود و به صورت یک عامل مثبت تأثیر گذار عمل خواهد کرد.

وقتی بحث از پیوستگی و انقطاع می شود، توجه داشتن به انباشت آگاه ها و علوم و دانشهایی است که به تدریج در یک حوزه کاری یا فکری پدید می آید. کارگاهی که صد سال یا دویست سال یا بیشتر دوام دارد، شاگردانی را تربیت می کند، تجربه ای می اندوزد، و اگر پیوسته پیش برود، تبدیل به یک کارگاه تمدن ساز می شود. تمدن ساز شدن یعنی همین ریشه داشتن و زایش داشتن و خلاقیت ناشی از آن. اما این که یک کارگاهی عمرش کوتاه باشد، عقلی که در آن پدید می آید کوچک و محدود است و امیدی به خلاقیت و زایش در آن وجود ندارد.

زمانی که یک دانشگاه پانصد سال دوام می آورد، موسس نوعی سنت فکری می شود که به بقا باور دارد. در این بقاست که تجربه ها و دانش ها اندوخته شده و امتداد می یابد. وقتی بحث از یک حوزه علمی مانند نجف به عنوان حوزه هزار ساله می شود این به معنای آن است که این حوزه فکری، آن قدر نیرومند هست که هزار سال بماند. چنین حوزه ای اگر شرایط دیگر را داشته باشد، می تواند در آفرینش تمدن نقش داشته باشد. زمانی که از آکسفورد به عنوان یک دانشگاه هفتصد هشتصد ساله صحبت می شود، باز این پیوستگی است که نشان از برتری و تداوم و تأثیر و ترقی دارد.

البته خلاقیت تنها معلول بقا و دوام نیست، ممکن است یک سنت غلط هم قرن ها بماند، بحث در یک پروسه ای است که در تلاش برای پایداری مجموعه ای از تجارب عینی و ذهنی دارد و می کوشد تا به صورت یک امر متصل و پیوسته خود را در صحنه خارجی در شکل ایده آل نگاه دارد. به عبارت دیگر، پیوستگی شرط لازم است اما کافی نیست.

در مقابل انقطاع و بریدگی سم مهلک تمدن است. این انقطاع می تواند در زمان رخ دهد یا در مکان. وقتی دو کشور، دو ناحیه، دو منطقه از همدیگر جدا می شوند، یا کسانی آنها را جدا می کنند، دو دنیای مستقل شکل می گیرد که منشأ تفاوت و نه تفاهم می شود. فاصله که زیاد شد، دو گونه زندگی شکل می گیرد، دو مدرسه مختلف، دو تجربه متفاوت که زمینه ای هم برای جمع شدن میان آنها نیست. این که شما پولتان با کشور همسایه یکی باشد یا جدا، این که دانشگاه هایتان تبادل و تعامل علمی داشته باشند یا نه، این که صنعتکارتان با یکدیگر مرابده داشته باشند یا نه، و انواع و اقسام همکاری های دیگر، همه از عوامل تأثیر گذار روی مسائل تمدنی است.

در بیشتر موارد نگرانی از تأثیر گذاری های منفی برخی از مسائل گذشته، و گاه توهمات نژادی و غیره و منافع موقت مادی و غیره، سبب این قبیل انقطاع ها می شود و به جدایی ملت ها و تأسیس

کشورها می‌انجامد. تلاش دنیای جدید این است که با حفظ این مرزها، پیوستگی را ایجاد کند، اما زمین همواره به عنوان یک عامل مهم نقش کرد و انقطاع روی آن، بشدت تأثیر گذار است.

انقطاع زمانی هم عامل مهمی برای شکست‌ها تمدنی یا به عبارتی عوامل منفی در تمدن‌سازی است. هرچه ظهور و سقوط دولت‌ها بیشتر باشد، انقطاع نقش مهمی تری در ویرانی یک مجموعه ایجاد می‌کند. به خصوص اگر این انقطاعها با انقلاب‌های عمومی همراه باشد، انقلاباتی که همه پیوندها را قطع می‌کند. فرض بر این است که یک حکومت، تأسیساتی را ایجاد می‌کند، نظاماتی را تولید می‌کند، آدم‌هایی را پرورش می‌دهد که حتی با وجود فساد - که صد البته نیاز به اصلاح دارد - ایجاد انقطاع همه آن تأسیسات و نظامات و آدمها را کنار می‌گذارد و تجربه تازه‌ای آغاز شود. این تجربه نه فقط در بخش‌های علمی و صنعتی مهم است که در تجارب سیاسی و امنیتی هم واجد اهمیت است. هنوز فاصله زیادی با انقطاع نخست پدید نیامده است که انقطاع دیگری پدید می‌آید. برای کشوری مانند ما سقوط صفویه، سقوط زندیه، سقوط افشاریه، سقوط قاجاریه، سقوط پهلوی همه و همه نمونه‌های انقطاعی است که به ضرورت پیش آمده است. در فاصله هر انقطاعی، در حوزه‌های خاصی، کارها همه از نو آغاز شده و بی‌توجه به تجربه‌های گذشته، راه‌نوینی در پیش گرفته شده است. بحث انقطاع، صرفاً بحث علمی و تمدنی نیست، حتی در حوزه‌های اجتماعی و امنیتی و سیاسی هم نهایت اهمیت دارد.

انقطاع تنها در اثر یک انقلاب پدید نمی‌آید، بلکه مدل‌هایی که پس از انقلاب برای تحول و تغییر انتخاب می‌شود، و اغلب به بهانه رفع موانع و بازسازی صورت می‌گیرد، گاه به انقطاع جدیدی تبدیل می‌شود. تعویض نسل‌ها در درون تحولات، همین‌طور بکارگیری معیارهای انقطاع ساز و بسیاری از مسائل دیگر، می‌تواند شبیه همان تأثیر منفی را داشته باشد.

مهم آن است که ضرر و زیان انقطاع روشن شود تا بتوان از آن جلوگیری کرد. آگاهی از این امر، نهایت اهمیت را دارد.

دیگر این که اگر ما روی فرهنگ گذشته تأکید می‌کنیم معنایش توقف در آنها و درجا زدن نیست، معنایش ایجاد تداوم و استمرار و پیوستگی است. یک فایده این امر، حفظ تجربه‌ها و دانشها و ارزشها و چهارچوبها و سنت‌ها است آنچنان که مانند نخ تسبیح یک قوم را به هم متصل کند و در اثر اتصال و پیوستگی راه برای پیشرفت حاصل شود.

ظلم تاریخی مهم به یک ملت، تأکید روی لزوم این گسسته‌ها، بدگویی شدید از گذشته، تحقیر داشت‌ها و بی‌اعتنایی به نسلهای پیشین است. هر دولتی برای اثبات خود، داشت‌های گذشته را تحقیر کرده است، این کاری است که باید از آن جلوگیری کرد. وقتی کشوری در راه پیشرفت قدم گذاشت، حتی اگر اشتباهاتی دارد و نیاز به اصلاح، نباید نسل بعد، خود را تافته جدا بافته بداند و همه چیز را از نو شروع کند. احترام به نسل‌های پیشین یعنی جلوگیری از گسست، لذا است که گفته‌اند: آنچه جوان در آینده می‌بیند، پیر در خشت خام می‌بیند.

**رسول جعفریان**